

شرح حدیث عنوان بصری : مجلس صد و هشتادم

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات گذشته نسبت به فرمایش امام صادق علیه السلام همان طوری که خاطر شریف رفقا هست عرض شد که امام علیه السلام راجع به مراقبه در اكل و شرب و تغذیه فرمایشاتی دارند و انشاء الله با استفاده از سایر فرمایشات امام صادق علیه السلام در این زمینه روایات دیگر از سایر ائمه و همچنین شیوه اولیای خدا در کیفیت تغذیه و میزان رعایت آن و آنچه را که خود ما در طول حیات بزرگان و اولیا تجربه کردیم و از آنها مشاهده کردیم در ظروف مختلفه و حالات متفاوته به عرض رفقا انشاء الله می رسد تا این که بتوانیم به آن چه را که بزرگان در این زمینه توصیه کردند پایبند باشیم.

همان طوری که اگر نظر رفقا باشد در جلسه گذشته عرض شد در این مسئله بعضی ها جانب افراط را در پیش گرفتند و بعضی ها هم جانب تفریط را.

از آن طرف هم و غم بسیاری از افراد یا اغلب آنها بخواهیم بگوییم، قسمت مهمش صرف در مأكولات و کیفیت آن و استفاده غیر صحیح در واقع می توانیم بگوییم و اسراف و بذل اموال برای مطالب و مسائلی می شود که چندان هم ضروری و لازم به نظر نمی رسد، به طوری که سلامت خود را ظاهراً و باطناً تحت تأثیر این مسئله قرار دادند.

از آن طرف بعضی هم جانب تفریط را در پیش گرفتند و نعمت های الهی را بر خود محروم کردند و از این بخش از لذایذ سالم و اعطایی پروردگار به بشر، خود را بی نصیب کردند و تصور کردند که به طور کلی این نعمات و این مواهب الهی برای گروه خاصی است نه برای مؤمنین، نه برای صلحا، نه برای افراد و این ها باید به یک قسم خاص و به یک نوع خاص از حداقل آن شرایط حیات برخوردار باشند و اینها همه برای دیگران است و برای افراد دیگری است.

مثلاً فرض کنید که اگر در یک مجلسی باشند، میوه ای بخواهد در آن مجلس تقسیم بشود او سعی می کند آن چه که از همه پایین تر است را بردارد و شاید بدش هم نیاید که دیگران هم ببینند!! و یا این که فرض کنید که اگر در جایی هست مثلاً جایی مخدّه ای افتاده، بستری هست، تشکی هست،

برود جایی بنشیند که مثلاً پایین تر است و یک شخصی بود نقل می کردند بعضی از دوستان دیده بودند در موقع زمستان که می شد می رفت در جای سرد نماز می خواند، تابستان هم آن جایی که آفتاب باشد، می گفتند که چرا این طوری می کنی؟ می گفت که اگر در قسمت سایه بیایم ریا می شود!! من گفتم اینکه شما جلوی آفتاب می ایستی برای این است که یک مقداری این بالاخانه تغییر کرده!! یک خرده عوض شده!! حالا در زیر سقف نماز خواندن ریا می شود؟!.

وقتی که انسان از مسیر خارج بشود و از طریق خارج بشود همه گونه وساوس برای او می آید چه در ناحیه افراط و چه در ناحیه تفریط، دامن او را می گیرد و سالک آن کسی است که طبق مسیر حرکت کند و طبق

مسیر راه برود این تناقضی که در ابتدای مسئله مشاهده می‌شود، این تناقض چگونه باید حل شود و برداشته بشود؟

از یک طرف مشاهده می‌شود که مثلاً در آیه قرآن داریم می‌فرماید: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ**^۱ رزق طیب یعنی آن رزقی که سالم است، پاک است، اشکالی ندارد، شبهه‌ای ندارد، نعمت الهی است، خب این که ما الآن مشاهده می‌کنیم مگر غیر از این است که از ناحیه پروردگار است؟، آن درخت سیبی که با عنایت خدا و با لطف خدا سبب را عرضه می‌کند و قدرت خدا را به منصه ظهور می‌گذارد، مگر غیر از این است؟ سبب بزرگ را همان کسی درست کرده که آن سبب کوچک را، تفاوتی ندارد. اگر یک سبب به این مقدار باشد این برای ما خوردنش اشکال دارد؟! برای این طیف؟! یعنی برای این گونه افراد که این طرز تفکرشان هست، طرز تفکر بسیط، متحجرانه و جاهلانه و بی‌خردانه و از روی عدم فهم و از روی ضیق صدر، این گونه افراد معمولاً دارای یک نوع ضیق صدر هستند، تفکرشان پایین است، طرز صحبت ایشان، طرز رفتارشان، میزان خرج کردنشان، میزان مصرف کردنشان، حالا خودشان نه تنها نسبت به این مسئله این گونه فکر می‌کنند می‌خواهند این روش را بر دیگران هم تحمیل کنند، بقیه هم باید این طور باشند!، بقیه هم باید این نحوه زندگی کنند! و غیر از این زندگی، زندگی ملوکانه است!، زندگی زندگی افراد جائر است!، افراد مستکبر است! و افراد اهل دنیا است! افرادی که تکالب بر دنیا دارند!، خب باید گفت چه تفاوتی دارد؟ آخر این درخت هم این سبب را می‌دهد هم آن سبب را، هر دو را خدا داده، هر دو را خدا درست کرده، هر دو از یک جا نشأت گرفتند، خب چطور این برای مؤمن جایز است و آن جایز نیست؟ این از کجا درآمده؟ حالا این تفاوتش فقط در وزن است مگر چیز دیگر هم دارد؟ مگر حالا این وزنش من باب مثال صد گرم از این بیشتر است این بد شد؟ وقتی که می‌خواهیم بخریم باید آن را بخریم آن قسمی که مثلاً فرض کنید که قسم بد است، قسم ردیع است، قسم پایین است، بلکه هر دو از خدا است، هر دو هبة الله است، هر دو اعطاء خدا است، هر دو.

و همین طور در سایر مسایل و در سایر اموری که مشاهده می‌کنید در کیفیت ملبس، در کیفیت مآکل، در کیفیت مشرب در کیفیت موارد سکنی و امثال ذلک، این چه جور می‌شود این مسئله را توجیه کرد؟

^۱سوره الاعراف (۷) آیه ۳۲

خدا می گوید کی آمده حرام کرده؟، کی آمده می گوید این بد است؟ یا آن خوب است؟ چه کسی آمده این مسائل را این طور بیان کرده و راه را به این کیفیت نشان داده؟

خب ما افرادی را می بینیم که به این شکل هستند و به طور کلی تصوّر آنها بر این است که اصلاً کسی که می خواهد به آخرت رو بیاورد نباید به لذّات دنیا توجّه کند، نباید اصلاً این طور باشد، کسی که می خواهد به آخرت رو بیاورد نباید فرض کنید که لباس نظیف، لباس تمیز، لباس منظم و مرتّب بپوشد، نباید عطر بزند، خوشبو باشد، معطر باشد اینها مال اهل دنیا است! اینها مال افرادی است که به دنیا و به لذّات دنیا توجّه دارند! کسی که می خواهد به آخرت رو بیاورد، نباید فرض کنید که از غذای عادی یعنی مورد توجّه مردم، مورد علاقه

مردم استفاده کند باید حتماً به یک کیفیتی باشد، به یک نحوی باشد که مورد بی رغبتی مردم هست. مورد بی توجهی هست. این قسم باید در این دنیا زندگی کرد و این قسم باید در دنیا زیست تا این که به این واسطه، انسان بتواند آن جنبه اخروی را در خود تقویت کند و نسبت به این مطالب باید بگذرد.

این گونه تصوّر یک بخشی از افراد نسبت به این مسئله تصوّر دارند خود بنده هم با این افراد برخورد داشتم. حتی بودند کسانی که ارتباط داشتند و این قسم را می‌پسندیدند و به این قسم توجّه داشتند. البته خب اگر ما بخواهیم در این زمینه نسبت به این مسئله توجّه کنیم، این همه مسائل را دربرمی‌گیرد یعنی فقط قضیه به اکل و شرب بر نمی‌گردد، سایر مسایل مثل ازدواج هم پس بنابراین انسان باید همین روش را و همین کیفیت را اعمال کند دیگر، حتی آن مهمتر است! در حالی که می‌بینیم این افراد در آن قسمت یک قدری سلیقه ایشان از ما هم بهتر است و نسبت به رعایت بعضی از مسائل بسیار توجّه دارند!، چیزهایی که حتی ممکن است خود ما نه به آن توجّه داشته باشیم و نه به فکرمان رسیده باشد. التّفات می‌فرمایید؟ خب به این نحوه و به این کیفیت نمی‌شود، خب این یک مسئله‌ای است که به خلاف در اذهان مقدّس مآبان قرار گرفته و این تقدّس مآبی هم آمده و به عنوان یک فرهنگ و افتخار شده و عرضه این مسئله در میان افراد جا افتاده و خیلی از افراد هم روی این مسئله فکر می‌کنند مثلاً می‌گویند فلان شخص مثلاً زندگی ساده‌ای دارد، زندگی فلان شخص خیلی زاهدانه است و این باید این طور باشد و باید الگو باشد باید چه باشد ...

این یک طیف و یک طرف از مسئله است، از طرف دیگر خب ما مشاهده می‌کنیم که در میان ائمه یک همچنین مسئله‌ای نبوده، در میان اولیا یک همچنین قضیه‌ای نبوده، اگر در بعضی از حالات این مطلب و این مشاهده می‌شود در طرف مقابل هم نوع دیگرش بوده، بنده خودم با آقای حدّاد رضوان‌الله علیه می‌رفتیم بازار، من کوچک بودم و وقتی که آن شخص فروشنده می‌خواست خلاصه دستکاری کند، خلاف کند، ایشان اعتراض می‌کردند که آقا مثلاً چرا داری دست می‌بری؟ چرا داری خلاف می‌کنی؟ یا مثلاً فرض کنید که یک وقتی نشسته بودیم در منزل مرحوم آقای حدّاد - الآن این قضیه یادم آمد - دو جور سیب آوردند، آن جا هم سیب‌هایش سیب‌های لبنان بود، خود عراق نمی‌دانم ظاهراً سیب کم داشت آن موقع، یا چه بود، ولی سیب‌های لبنان آن موقع، نه الآن، الآن سیب‌ها فرقی نمی‌کند همه یک جور شده، مخصوصاً که با این داروها و دواها و کودهایی که می‌دهند اینها اصلاً نه مزه‌ای دارند و نه طعمی و نه عطری، ولی آن موقع واقعاً سیب لبنان اصلاً چیز دیگری بود، یکی از آن

را در اتاق می گذاشتی اصلاً بوی بسیار معطّری داشت و خیلی جالب بود متأسفانه امروز با این چیزهایی که آمده این کودها و این چیزهای شیمیایی و اینها دیگر همه چیز از بین رفته، مزه و طعم و ولی اخیراً کم کم دارند متوجّه می شوند و دارند رو می آورند به همان کیفیت و سنت قدیمی و خیلی جالب است که حتّی در اروپا و غرب نسبت به این مسئله دارد توجّه می شود و می گردند دنبال این که میوه‌ای پیدا کنند که در آن از این چیزها مصرف نشده باشد و به قیمت‌های چند برابر، اینها در معرض فروش هست، و تمامش این است که کود شیمیایی ندارد، فلان سمّ به او نخورده و چه و چه و نسبت به این قضیه دارد یک

تحوّلی دوباره دارد پیدا می‌شود، این قضیه مشاهده می‌شود و نسبت به همان مسائل سنتی و کیفیت پوشش، کیفیت تغذیه و همین‌طور کیفیت مسکن و امثال ذلک متوجّه شدند که اشتباهاتی رخ داده و باید به همان کیفیت سنتی مراجعه کرد.

ما نشسته بودیم در آن جا دو قسم سیب بود، هم از سیب قرمز بود و هم از این سیب‌های زرد بود، بله وقتی که ما ظرفی را که جلوی آقای حداد بود تعارف کردیم ایشان از آن سیب زرد برداشتند و رو کردند به ما و گفتند این سیب زرد لطیف‌تر از سیب قرمز است! این لطیف است! و ما متوجّه شدیم ایشان سیب زرد را بیشتر دوست دارند تا مثلاً سیب قرمز.

خب این چه را نشان می‌دهد؟ این نشان می‌دهد که الآن این یک انسان است، مثل سایر انسانها دارای سلیقه است، دارای ذوق است، حالا یکی ممکن است قرمز را دوست داشته باشد، این چه اشکالی دارد و این هیچ وقت نیامد بگوید که نه من می‌روم آن چیز بدتر را برمی‌دارم آن که میل من نیست، آن که نفس من او را نمی‌خواهد، آن را برمی‌دارم، لذا از آن موقع من هر وقت می‌رفتم بازار - سنّم حدود هفده سال بود در همان سفری که آمدیم - چون ما می‌رفتیم گاهی بیرون چیز می‌خریدیم سیب سیب زرد می‌آوردیم، چون آقای حداد این را دوست دارند، مرحوم آقا می‌گفتند از آن نوع سیب بخر.

ما در زمان پدرمان دیدیم ایشان بعضی از این میوه‌ها را بیشتر دوست داشتند نسبت به بقیه، گلها مثلاً در گلها کدام شخص عارف را شما دیده‌اید از بوی عطر گل محمدی ناراحت بشود و بدش بیاید؟ از شکل و شمایلش بدش بیاید؟ از عطر بدش بیاید؟ کدام عارف و ولی خدا را دیده‌اید که از رایحه و این عطرهایی که در معرض هست اعراض کند و نسبت به این‌ها بی‌توجه باشد؟ ما آنچه را که دیدیم و آنچه را که مشاهده کردیم اگر از نقطه نظر ابراز علاقه،

یک وقتی من با یکی از افراد که اتفاقاً بنده خدا واقعاً در شبهه افتاده بود، واقعاً در شبهه افتاده بود، می‌گفت: ولی خدا برایش - حالا من نمی‌توانم آن لفظی را که ایشان به کار برد به کار ببرم صحیح نیست - فلان چیز از نظر عطر و رایحه با یک گل یاس فرق نمی‌کند؟ گفتم آخر احمق ولی خدا گرچه به مقام توحید رسیده ولی شامه‌اش که دیگر عوض نشده! آخر این چه قیاسی است که تو داری می‌کنی؟ حالا اگر کسی فرض کنید که به مقام ولایت برسد، به مقام توحید برسد و متوجّه بشود که همه آن چه که در عالم است از خدا است بله میکروب هم از خدا است، می‌دانیم ویروس هم از خدا است، میکروب هم از خداست، پس بیا ویروس وبا را بکن در بدنت!! خب این که نشد، حالا چون این

ویروس از خداست شما باید مبتلا به ویروس فلان هم بشوید چون از خداست!! خب بله چاقو هم از خداست پس بیا بکن در شکمت!!، خب گلوله هم از خداست پس بیا استفاده کن!! خب این که نیست، همه چیز از خداست ولی هر چیز در جای خودش و مورد خودش و استفاده خودش.

الآن فرض کنید که وضعیت من به یک شکلی است و به یک قسمی است که این غذا برای من خوب است، خب این غذا خوب است آن غذا سمّ است اگر آن را بنخوامم بخورم از بین می‌روم راهی را که خدا در مسیر تکوین برای من قرار داده این راه است و اگر بنخوامم تخطّی کنم می‌افتم و از بین می‌روم وقتی که برای

من جاده کشیده شده باید این جاده را بروم، این طرف پرتگاه است، این طرف هم پرتگاه است، این پرتگاه و این پرتگاه هر دو از خدا است این جاده هم از خدا است، حالا گفته که خودت را پرت کن این جا؟ خب راه را باید رفت، این خیلی مسئله مسئله مهم و دقیقی است که دارم عرض می‌کنم خدمتتان، در خیلی از موارد و مطالب این مسئله به درد می‌خورد و راه انسان را باز می‌کند که همه چیز را موخدا از خدا می‌بیند همه چیز را از خدا می‌بیند ولی آن چه را که خدا او را بر آن کیفیت سرشته است و آفریده است و از او توقع آن را دارد که آن هم از ناحیه خدا است، باید به همان کیفیت عمل کند، باید به همان کیفیت راه رفت، خدا انسان را با این خصوصیات خلق کرده، دارای این مزاج است، دارای این مشام است، دارای این اعضاء است و دارای این سلیقه است و دارای این فطرت و سرشت است و این انسان با این کیفیت و با این خصوصیت یک مطلبی را زیبا می‌بیند و زیبا می‌پسندد و این را هم خدا قرار داده است، این را هم خدا قرار داده زیبا دیدن و زیبا پسندیدن یکی از غرایز الهی است.

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يَحِبُّ الْجَمَالَ خدا انسان را به این کیفیت خلق کرده، خدا ما را به حیثی قرار داده که از یک گل زیبا لذت ببریم، از یک رایحه‌ای که از یک گل برمی‌خیزد خدا ما را در این وضعیت قرار داده که لذت ببریم، در عین حال خدا خلق دیگری هم دارد، موجود دیگری هم دارد که از بعضی از روائح دیگر لذت می‌برد، خب به ما چه مربوط است؟ کرکس حیوانی است مردار خوار و هر چه آن مردار متعفن تر باشد برای او لذیذتر است، خب کرکس به بنده چه مربوط است؟ حیوانات دیگری هستند به همین کیفیت و این یک مطلبی است که خیلی مسئله مسئله مهمی است و به خیلی از جاها برمی‌خورد به خیلی از جاها می‌رسد، به مسائل فرهنگی و به ارزش‌هایی که ما برای خود انتخاب کردیم این قضیه به آنها می‌خورد و این رشته به آنها می‌رسد و این به آنها ختم می‌شود که چطور یک انسانی را که خدا (این مسئله را اگر خدا انشاءالله اگر توفیق بدهد در کتاب ارتداد در اسلام به آن می‌پردازم، جایش آن جا است) که چطور یک فرهنگ خدادادی و یک فطرت خدادادی و یک سلیقه خدادادی و یک غریزه خدادادی که جمال را به آن فطرت خدا دادی، کما هو هو مشاهده می‌کند و کمال را بر اساس فطرت خدادادی کما هو هو مشاهده می‌کند و زیبایی را آن طور می‌بیند که خدا برای او ترسیم کرده و جلوه رحمانی رحمانیت را به همان کیفیت می‌بیند که خدا در فطرت او سرشته و قرار داده این انسان در فرهنگ دیگری قرار بگیرد و در جو دیگری رشد کند و در فضاء غیر مناسب با فطرت رشد کند زیبایی را غیر زیبا می‌بیند خیلی عجیب است.

الآن این چیزهایی که شما دارید مشاهده می کنید این مسائلی که دارید مشاهده می کنید یک چیزهایی که واقعاً فرض کنید که انسان تعجب می کند چطور یک شخص مثلاً یک زن یا یک مرد می آید بعض این نقوش را به خودش می بندد و یک کارهایی می کنند ... سر و کله و پا و همه را یک خال سیاه و سفید و نقش اجنه و مجنه ... و اینها را همه زیبا می بینند، تمام اینها را زیبا می بینید، واقعاً انسان تعجب می کند آخر یک انسان که می تواند چه قدر زیبا باشد و چه قدر با جمال باشد، با دست خودش می آید و خود را کریه می کند، کریه و

لذت می‌برد و به دیگران ارائه می‌دهد، ببینید من این طور هستم، من این نقش را در بدن خودم به این نحوه درآوردم؟ این چه جمالی می‌شود تصور کرد از این قضیه؟ این برای چیست؟ برای این است که این عوض شده، عوض شده، فطرتش عوض شده، غرائض او تغییر پیدا کرده، آن سرشت و ذاتیاتی که خدا در وجود او قرار داده آن ذاتیات برگشته، قلب شده، موی زیبا دیگر برای او زیبایی را از دست داده، این خیلی عجیب است، البته این جا جایش نیست من فقط به عنوان گذرا دارم می‌گویم، آقا همین انسان به جایی می‌رسد از بوی تعفن لذت می‌برد، می‌شود شما یک همچنین تصویری داشته باشید؟ یعنی هر چه رایحه متعفن‌تر باشد این لذتش بیشتر است، و این جمال است؟ ای هزار چیز بر این جمال اگر قرار باشد این جمال باشد!!، این کمال باشد، این لذت باشد و از بوی عطر فرار می‌کند، از بوی گل یاس این انسان فرار می‌کند و دور می‌شود چرا چون از انسانیت بیرون آمده خودش را از انسانیت خارج کرده آخر انسان که نمی‌آید به این رایحه تمایل داشته باشد، انسان که نمی‌آید به این رایحه میل داشته باشد. چرا می‌گویند از گناه باید دوری کرد؟ چرا؟ چون گناه می‌آید یواش یواش می‌خورد، آهسته آهسته می‌آید آن چه را که در فطرت هست عوض می‌کند. امروز نمی‌تواند ببیند کسی سر گنجشک را می‌برد، فردا خودش سر انسان را می‌برد و جدا می‌کند و ککش هم نمی‌گزد!! چه شده که از این جا به این جا رسید؟! ککش هم نمی‌گزد این افراد این جلادها، این نرونها، تاریخ، این نمرودها، این فرعونها اینها که از اول این طور نبودند از اول یک آدمی بودند مثل بقیه آدمها یک انسانی بودند مثل بقیه انسانها، آنها هم حتی اگر فرض کنید که یک مرغی را سرش را می‌بریدند

بعضی هستند که دیده‌اید که حتی تا بزرگ هم که می‌شوند مثلاً مرغ نمی‌خورند، گوسفند نمی‌خورند چون در کودکی مثلاً یک وقتی سربریدن حیوان را مشاهده می‌کرده‌اند، لذا می‌گویند نباید بچه را گذاشت ببیند، سابق هم وقتی در منزل گوسفندی می‌خواستند ذبح کنند مرحوم آقا نمی‌گذاشتند ما بیاییم نگاه کنیم و وقتی که سرش را می‌بریدند برای پوست کندن و ... آن موقع دیگر مجاز بودیم بیاییم والا قبلش نه، این اثر می‌گذارد، این اثر می‌گیرد و آن نفس می‌گیرد و در آن اثر بد می‌گذارد اول این طور است ولی بعد اگر به این فطرت لبیک نگفت به این فطرت پاسخ نداد و خود را در معرض تغییر و تبدل غرائض فطری قرار داد آن هم عوض می‌شود، آن هم کم کم آن رحمت تغییر پیدا می‌کند، آن عطوفت تغییر پیدا می‌کند، آن چه که در دل است هی عوض می‌شود دیروز اگر نگاه می‌کرد می‌دید دارند یک گوسفند را ذبح می‌کنند ناراحت می‌شد سرش را برمی‌گرداند الان می‌رود قشنگ می‌ایستد نگاه می‌کند که ببیند چطور یک مقداری هم که می‌گذرد نسبت به افراد و انسان و ... این عکس العملی

نشان نمی‌دهد و بعد وقتی گذشت اصلاً خودش می‌شود عین آن مظهر قساوت و مظهر جلادت و مظهر خشنونت می‌شود، عین این مسئله، چون غریزه او تغییر پیدا کرده، فطرت او تغییر پیدا کرده و عوض شده و در این زمینه آیات زیاد است و همین آیات مربوط به ختم **حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**^۱ و امثال ذلک خب به همین مسائل و اینها است. این مطلب به آن جاها می‌رسد که انسان تغییر در فرهنگ و در آن سرشت خودش این تحولات را

^۱سوره بقره (۲) آیه ۷

مشاهده می‌کند مگر این که دیگر دور باشد از مسائل کم کم دور باشد و لذا همین شخص وقتی کم کم آمد از این محیط جدا شد در یک فضای دیگر رفت یک مرتبه با آن مسائل غیرعادی خودش وقتی برخورد می‌کند چندشش می‌شود، عجب؟ چرا این طور شد چرا من این طور هستم؟ وقتی قرار بشود خدا به او لطف کند و برگردد و پشت پا بزند به آن چه که سابقاً رفته، نسبت به وضعیت فعلی خودش خیلی متأثر می‌شود! عجب من این بودم من در یک همچین وضعیتی بودم وقتی که دیدید انسان یک گناهی می‌کند یک خطایی از او سر می‌زند وقتی حالت تنبّه پیدا می‌شود چه قدر چندش آور می‌شود برای او این حالت گذشته این چندش آور بودن به خاطر این است که الآن در فضای سالمی قرار گرفته روحش در یک فضای سالم و سلامتی واقع شده، این تبدیل حال حکایت می‌کند آن فضا فضای نامناسب بود آن فضا غلط بود در حالتی که کیف می‌کرد. آن فضا فضای خلاف بود در حالتی که لذت می‌برد آن فضا فضای خلافی بود این جا است که بزرگان و اولیا دستور مراقبه می‌دهند مال این است که این فضا به این فضا برنگردد، تغییر پیدا نکند، تحول پیدا نکند، همه مال این است، مراقبه یعنی همین که انسان از این موقعیت برنگردد به این موقعیت از این فضای توحیدی که خدا برای او قرار داده به یک فضای ساختگی مبتعد از توحید و دور از آن فضای روحانی قرار نگیرد که در آن فضا برای او کشتن انسان مثل کشتن یک گنجشک است هیچ تفاوتی نمی‌کند در آن فضا دروغ گفتن مثل آب خوردن برای او هیچ فرقی نمی‌کند، اصلاً فرقی نمی‌کند، هیچ، هیچ، راحتی، خیلی خب هیچ اشکال ندارد، چه اشکال دارد در آن فضا ایذاء مؤمن و ایذاء دیگران خیلی راحت است نه هیچ مشکل نیست مصلحت من است دیگر!! وقتی مصلحت من است ... یعنی آن چنان مسائلی را که زشت‌ترین و قبیح‌ترین و وقیح‌ترین پدیده و حادثه‌ای است که انسان می‌تواند به عنوان یک پدیده ناموزون با ناموس خلقت و ناموس تربیت می‌تواند نام برد برای او خیلی راحت، خیلی آرام، هیچ مسئله‌ای نیست، هیچ مشکلی نیست، این چیست؟ این عوض شده، این عوض شده، تغییر پیدا کرده، راحت عوض می‌شود.

امام سجّاد علیه‌السلام در کربلا مریض افتاده بود و حرکت نمی‌توانست بکند، وقتی که آمدند و سیدالشهدا را به قتل رساندند و آمدند و زدند و خیام را به هم زدند و آتش زدند و دنبال بچه‌های امام حسین کردند و آنها به بیابان فرار کردند و این حرفها رسیدند به یک خیمه نیمه سوخته نگاه کردند دیدند یک زنی در این خیمه می‌رود و می‌آید خیمه امام سجّاد بود، شمر آمد در کنار آن خیمه ایستاد و به عمر سعد رو کرد گفت این یکی مانده دیگر خب این را هم کلکش را بکن تمام کنیم دیگر چیست این یکی مانده! آن جا حضرت زینب آمد و خودش را حائل کرد و چه کرد و عمر سعد گفت این

مریض است بگذریم یعنی همین آقایی که دارد این حرف را می‌زند قبلاً سر پدر همین را بریدند خیلی راحت، سر پسر پیغمبر را راحت، خیلی راحت آقا، خیلی هم خوشش می‌آمد و کیف هم می‌کرد یعنی ناراحت نبود و بعد هم می‌آید می‌گوید این کیست که آمده افتاده وبال ما است، مریض است حالا فردا می‌خواهیم چکارش کنیم، مسئله چه می‌شود؟ این آقایی که امام جماعت بود در کوفه، پشت سر او نماز می‌خواندند، چه شد که به این جا رسید؟ ما فکر کنیم خوب فکر

کنیم که چه می شود که انسان ... این افتاده مریض است، فردا بایستی که بلندش کنیم سوار شتر کنیم ببریم. این را بزنیم راحتش کنیم!! این همین است، اینها کم کم می آیند می آیند جلو آن زیبایی هایی که برای آنها ابتدا زیبا است کم کم زیبایی خود را از دست می دهد جاذبه هایی که خدا در فطرت و سرشت آنها قرار داده این جاذبه ها کم کم برمی گردد و در مقابل یک مسائل دیگری شروع می کند به جوانه زدن، آنها چیست؟ قساوت، شقاوت، بی عطوفتی، بی فرهنگی، آن ادب می رود و جایش را به بی ادبی می دهد، آن رحمت می رود و جایش را شقاوت می گیرد، آن انسانیت می رود توخس می آید، آن شروع می کند به جوانه زدن، جوانه بزرگ می شود بزرگ می شود، کم کم نهال می شود، کم کم بزرگ تر می شود، کم کم درخت می شود، درختی که چند نفر بایستند نمی توانند دست هایشان را بگذارند به هم برسند، می رسد این درخت به هر مقدار که بزرگ تر می شود این درخت به همان مقدار هم می تواند کارهای مهمتری بکند! تا جایی که پسر پیغمبر را هم به قتل می رساند باکیش نیست، هیچ باکیش نیست در حالی که آن زیبایی آن به جای خودش باید بماند، خدا این گل را زیبا قرار داد حالا ولی خدا وقتی به مقام توحید می رسد این زیبایی از بین می رود و تبدیل به کراهت می شود؟ نه، تازه بیشتر لذت می برد از یک گل.

مرحوم آقا می فرمودند آن لذتی که یک موحد و یک عارف از زیبایی های تکوین می برد ده ها برابر آن مقداری است که یک فرد عادی می برد، همین گل است ها، همین گل است، ما چه قدر لذت می بریم؟ به به چه قدر قشنگ است چه رنگی دارد؟! رنگ صورتی، قرمز و رانحه آن چه رانحه ای خب لذت می برد انسان دیگر، یک ولی خدا بیشتر از این مسئله لذت می برد، احساس بیشتری نسبت به این قضیه دارد، انشاء الله خدا قسمت کند، ما که نمی فهمیم ما که شنیدیم داریم می گوئیم، خدا قسمت کند بفهمیم بالاخره این کیفیتش به چه کیفیت است؟ مسئله آن به چه کیفیت است؟ البته جهتش این است که خصوصیت بقا در آنها تمکن بیشتری پیدا کرده و از این نظر نسبت به آثار بقا هم طبعاً آنها جامعیت بیشتری دارند، این زیبایی ها در شخص موحد اتفاقاً بیشتر است.

در مقابلش آن چه را که هست از چیزهایی که غیر مانوس هست، آنها نیز همین حالت را دارد منتها نکته مهم در این جا این است که ما در قضاوت بین این مسائل قائل به یزدان و اهرمن هستیم آنها قائل به توحید هستند، فقط فرق همین است، ما قائلیم بر این که عالم زیباییها به طور کلی با عالم حالا آن چه را که به نظر می رسد خباثت و غیر مناسبها متفاوت است و دو منشأ جدا دارد و دو علت جدا دارد و در مواجهه با نازیباییها، ناملازمات آن جنبه مبدأیت او را ملاحظه نمی کنیم ولی در مورد

زیبایی‌ها، مبدأ را دیگری می‌بینیم حالا فرض کنید که مؤمنین به این کیفیت هستند حالا غیر مؤمنین که خب نظرشان به اصطلاح متفاوت است و فرق می‌کند.

حیات را از جانب خدا می‌دانیم موت را از جانب اهرمن می‌دانیم، راحتی را از جانب خدا می‌دانیم ضیق و مشقت را از ناحیه اهرمن می‌دانیم، صحت را از ناحیه خدا می‌دانیم، مرض را از ناحیه اهرمن می‌دانیم. خب همه اینها چیست؟ مسائل کریهه است آدم که از مرض خوشش نمی‌آید کریهه است، عرض کنم حضورتان بوی خوش را از ناحیه خدا می‌دانیم، بوی کریهه را از ناحیه اهرمن می‌دانیم و هلمّ جرا. در تمام آن مسائل و

حوادث و پدیده‌های تکوینی که نفس با آنها ملایمت دارد مناسب است در آن ملایمت و مناسب بر اساس کیفیت صورت برزخی او است با صورت برزخی انسان در آن موقعیت مناسب است که انسان زیبا می‌بیند علت و منشأ زیبایی در این دنیا، علت علت مثالی و ملکوتی او است زیرا نفس زیبایی و غیر زیبایی از حقایق مجرّده است که حقایق مجرّده ادراک آن مربوط به ظاهر نیست بلکه به واسطه اتصال به مجردات است و پایین‌ترین ناحیه مجرد که همان صورت مثالی است او باعث تشخیص بین زیبا و نازیبا در انسان است مثل علوم و امثال ذلک به واسطه این است همین قضیه در مورد نازیبایی هم همین طور است فعليهذا آن چه را که ما در این جا تقسیم کردیم در نزد عارف قابل تقسیم نیست فقط فرق همین است. عارف هم زیبایی را به خدا نسبت می‌دهد هم نازیبایی را هم صحّت را به خدا نسبت می‌دهد و هم مرض را به خدا نسبت می‌دهد. **وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي* إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ^۱** آن مرض را می‌آورد او هم شفا می‌دهد آن داء را می‌آورد و همان دواء را می‌آورد، آن راحتی را می‌آورد همان مشقّت را می‌آورد، آن حیات را می‌آورد و همان ممات را می‌آورد.

مگر ما در آیات قرآن نداریم **هُوَ أَضْحَكٌ وَ أَبْكِي** انسان کجا گریه می‌کند گریه گاهی اوقات برای مسائل ناراحتی برای مسائل مولمه است گاهی هم گریه گریه شوق است و مسائل دیگر در این زمینه هست آن علت برای تألم همان علت برای فرح و انبساط و سرور است آن علت برای حیات همان علت است برای ممات است اینها دیگر چیزهای عادی است **وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَ أَبْكِي وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَ أَحْيَا*** **وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى^۲ يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً وَ يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ^۳** همان کسی که فرزند ذکور به دنیا می‌آورد و اهدا می‌کند و اعطا همان هم فرزند انثی می‌آورد این جا است که عارف وقتی که نگاه می‌کند به انثی و غیر انثی برای او تفاوت نمی‌کند، یعنی هر دو از ناحیه خدا است وقتی نگاه می‌کند به حیات و ممات می‌بیند هر دو از ناحیه خدا است و هر دو را زیبا می‌بیند حضرت زینب سلام الله علیها آن یک عارف است آن یک موحد است، حضرت زینب شوخی نمی‌کند راست می‌گوید آن چه را که خود او متحقّق به آن است برای مردم بیان می‌کند وقتی که ابن زیاد یا یزید سؤال می‌کند **كَيْفَ رَأَيْتَ مَا فَعَلَ رَبُّكَ بِأَخِيكَ؟** چگونه دیدی آن چه که خدا با برادرت انجام داد؟ دیدی؟ حالا این این جا موحد شده!! ایشان در اینجا موحد شدند و اینها را همه را به خدا نسبت می‌دهند خیلی

^۱ سوره الشعراء (۲۶) آیه ۷۹ و ۸۰

^۲ ۱- سوره النجم (۵۳) آیات ۴۳ و ۴۴ و ۴۵

^۳ ۲- قسمتی سوره الشعراء (۴۲) آیه ۴۹

عجیب است‌ها خیلی عجیب است، که آن جایی که خلاصه می‌خواهیم از خودمان قضیه را برگردانیم می‌اندازیم گردن خدا دیدی خدا با برادرت چه کار کرد؟ حالا جناب یزید تو موحد شدی؟! تو عارف شدی؟! هان تو عارف شدی؟! آن وقت در قضیه لیت اشیاخی بیدر آن جا نه دیگر، آنجا اینها آنها را کشتند، در قضیه

کشتن اجداد توسط امیرالمؤمنین و اینها در احقاد بدر و حنین و در آن جنگهایی که کینه‌هایی از آن جنگ‌های بدر و حنین باقی ماند برای آنها چطور جناب یزید شما نمی‌گویید آنها را هم خدا کشتند؟ یوم بیوم هان این طور صحبت می‌کنی؟ این روز به تلافی آن روز انجام گرفت، امروز به تلافی آن روز انجام گرفت! دم از خدا نمی‌زنی؟! ولی حالا که خطاب می‌کنی با حضرت زینب با این وضعیت دم از خدا می‌زنی و توحید؟ حضرت زینب هم گذاشت در کاسه او گذاشت در کاسه او: مَا رَأَيْتُ أَلَّا جَمِيلًا بنده خدا تو چه فکری می‌کنی؟ تو حالا خیال می‌کنی می‌توانی با این به ما طعنه بزنی؟ بله بله من می‌دانم که تمام اینها از ناحیه خدا است و همه اینها برای ترقی ما است؟ تو کجای کاری بدبخت؟ تو برو فکر خودت را بکن اگر برادر من آن طور شهید نمی‌شد که به مقام محمود و ولایت کلیه و شفاعت کبری نمی‌رسید، آن وقت تو می‌خواهی به من طعنه بزنی که بین خدا چطوری ... کیف رأیت ما فعل ربک باخیک! این طوری می‌خواهی طعنه بزنی؟ من را با این وضع داری می‌بینی خبر نداری که اگر بدانی که لحظه لحظه‌ای که الآن دارد بر من می‌گذرد در مقابل تو چه چیزهایی خدا دارد در عوض به من می‌دهد تو دود می‌شوی به هوا می‌روی. حالا بگیر بخند، بگیر بخند. این از کجا آمده تا حضرت زینب اینها را نچشد که به آن جا نمی‌رسد این است که می‌فرماید ما رأیت أَلَّا جَمِيلًا این است، اگر از حضرت زینب الآن ما پرسیم همین الآن که ۱۴۰۰ سال یا ۱۳۰۰ سال از جریان عاشورا و جریان کربلا گذشته آیا اگر دوباره خدا امام حسین و شما را زنده کند آیا آمادگی دارید آن جریان تکرار شود؟ همین الآن می‌گوید بله، بله، من پشیمان هم نیستم، همان مسائل و همان جریانات، بله، چرا؟ چون می‌گوید ما رأیت أَلَّا جَمِيلًا خب می‌داند چه خبر است، ما نادانان و جاهلان می‌نشینیم و بر سر می‌زنیم و چه می‌کنیم ای وای کربلا، ای وای فلان، خب بله حزن، حیثیت اتصّال انسان به امام و محبوب خودش است و اقتضا می‌کند انسان متأثر باشد ولی باید ببینیم این در آن مجلس الآن حضرت زینب می‌فرماید خواسته بزند که یزید را کف کند؟ که بگوید اگر تو از توحید آمدی من هم بلام! من بیشتر از تو بلد هستم! من در همین خانواده بودم، در این بیت بزرگ شدم از پنج سالگی من خودم عالمه غیر متعلمه بودم، که امیرالمؤمنین راجع به حضرت زینب گفتند، این است؟ یا این که حضرت زینب سلام الله علیها آن چه را که می‌بیند دارد به یزید می‌گوید و این کور است، کور است نمی‌بیند، دارد می‌گوید تو کور هستی و فطرت را عوض کردی، زیبا را نازیبا می‌بینی تو خیال می‌کنی الآن نازیبا است، احمق تو کوری، ببین، چشمت باز کن، بیا بر هر لحظه‌ای که بر من می‌گذرد چه چیزهایی در عوض خدا دارد می‌دهد، که ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطرَ عَلَي قَلْبِک، قلب تو در این جا خدا دارد ما خطر

علی قلب بشر یعنی هیچ کسی، تو که یزید هستی سر جای خودت.

آن وقت اگر همین الآن ما بگوییم همین قضیه عاشورا دوباره تکرار شود، ما می‌گوییم: ای وای آقا ما مگر می‌گذاریم دوباره عاشورا تکرار شود می‌رویم چه می‌کنیم.... ولی اگر از حضرت زینب سؤال کنیم حضرت چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید بله ده بار هم اتفاق بیافتد هستیم، صد بار هم اتفاق بیافتد هستیم، آنهایی که شب عاشورا آمدند به امام حسین عرضه داشتند، این جور اصحاب حضرت گفتند: اگر هزار دفعه ما را بکشند.... همین جوری گفتند؟! همین جوری گفتند؟ شما خیال کردید آن موقع همین جوری بود که یک گلوله می‌زنند به این جا و... نه آقا شمشیر فرو می‌کردند، نیزه فرو می‌کردند، این جوری اینها مردند با سم

سیانور نبوده که کسی استنشاق کند نفهمد بیفتد، نه آقا، هزار تا تیر به آنها رفته حبیب بن مظاهر جلوی امام حسین ایستاد برای نماز آن قدر به او تیر زدند تا افتاد این جوری بود، این جوری شهید شد که تیر به امام حسین نخورد حضرت نمازش را بخواند، اینها اصحاب امام حسین، حالا همین حبیب را بیاورند خب این حبیب می شود دربان، خب معلوم است به کجا می رسد، می گویند دوباره می خواهی بایستی روز عاشورایی پیدا بشود و اینها همان جور همان جور که کشته شدن همین جور باشد می گوید آن یک دفعه بود حالا صد هزار بار هم بشود بهتر!! این مال چیست؟ چون به اصل زیبایی رسیده به اصل جمال رسیده جمال را آن طوری که هست فهمیده نه آن طوری که برایش ترسیم شده. و کمال را و چون جمال خدا است، جمال خدا هم صفتی است از صفات خدا همان طور که ذات پروردگار لایتناهی است صفات پروردگار هم لایتناهی است، هر چه سیر کند در جمال این حبیب می بیند جا دارد، جا دارد او کجایش هست و ما تازه اولش هستیم حبیب تا الآن چه قدر در جمال سیر کرده؟ چه قدر؟ تازه اگر الآن از او پرسی می گوید بابا ما تازه قدم اول هستیم تازه هنوز ما قدم اول هستیم چرا؟ چون انتها ندارد.

پس نه خیلی این جا مسائلی است خیلی واقعاً عجیب است من همین طور که صحبت می کنم یاد خاطراتی می افتم از بزرگان از کلمات آنها که در این زمینه می گفتند حالا می فهمم که آنها مقصودشان چه بود، ما خیال می کنیم که تمام عظمت خدا از این جا تا این سقف است و این سقف را هم دیدیم تمام شد دیگر!! حالا دیگر بعدش چیست؟ این را هم دیدیم سفید است و گچ است من فقط این را به شما بگویم که آن صادر اول که رسول خدا و علت همه کائنات است تا الآن یعنی الآن که خب دیگر جنبه مادی است و جنبه مادی معنا ندارد آن چه که تاکنون در جمال خدا سیر کرده این مقدار است این مقدار است در بی نهایت یعنی اگر هر روز رسول خدا بگوید ربّ زدنی فیک تحیراً خدایا تحیر من را بیشتر کن باز فردا همین را می گوید اگر ببیند خب دیگر معنا ندارد که خب چه را بیشتر کند این لیوان آب است من خوردم و سیر شدم و تمام شد و رفت تا دو یا سه ساعت دیگر نیاز به آب ندارم دیگر تمام.

ولی این چه مسئله ای است که رسول خدا دیده است؟ با این همه مسائل و با این همه مطالب که لولاک لما خلقت الافلاک و صادر اول و مقام علمیت اطلاقیه او - البته نسبت به ما سوی الله - این چه دیده که رسول خدا می گوید خدایا هر روز به واسطه دیدن کمالت و جمالت و افزونی علم، تحیر من را بیشتر کن خب اگر رسول خدا به یک مرتبه برسد و در آن مرتبه دیگر نهایی نباشد و علم او به

یک مسئله‌ای به یک حدی برسد خب دیگر تحیر معنا ندارد، می‌گوید خب این را دیگر فهمیدیم دیگر اگر یک معلم یک درسی را فردا تکرار کند مردم چه می‌گویند بچه‌های کلاس چه می‌گویند؟ می‌گویند آقا این را دیروز گفتی دیگر برای چه امروز می‌گویی؟ اگر این هر روز بیاید سر کلاس یک چیز جدید بگوید می‌گویند هان! عجب! فردا بیاید، پس فردا بیاید، هان، هی جدید اینها هی تحیرشان اشتیاقشان هی اضافه می‌شود می‌رود بالا اما اگر همان حد باشد

پس بنابراین مسئله‌ای که خیلی باید به آن توجه کرد و نسبت به این قضیه دیگر امشب خیلی

طول

کشید، - خب حالا کشید دیگر ما که در این زمینه دیگر نمی‌خواستیم صحبت کنیم - این است که تمام آن چه که در این عالم هست، چه مشهود آن و چه غیر مشهود آن در نزد ولی خدا و موحد و در نزد امام صادق همه از ناحیه او است، همه از ناحیه او است و یکی بر دیگری از این نقطه نظر ترجیح ندارد همان طوری که راحتی از ناحیه او است. غیر راحتی هم از ناحیه او است. سلامت از ناحیه او است، مرض هم از ناحیه او است، همه از ناحیه او است.

مطلب دیگر این است که آن فطرت آدمی و فطرت انسانی در آن حدی معتدل است و در آن حدی مستقیم است که زیبا را زیبا را و زشت را زشت ببیند در آن چه را که مربوط به عالم خلق است. زشت با بدی دو تا است یعنی نامناسب بودن به قول مولانا که می‌فرماید:

سَمَّ مار آن مار را باشد حیات *** لیک آن مر آدمی را شد ممات

(نسبتش با ادمی باشد ممات)

در آن جا به این قضیه ایشان می‌پردازند که آن در جای خودش جایگاه خودش را دارد ولی همین اگر بخواهد از این جا حرکت کند بخواهد به جایگاه دیگر برسد می‌شود نامناسب، می‌شود نامناسب و می‌شود قبیح و می‌شود زشت و می‌شود واجب الاحتراز، باید انسان احتراز کند، باید انسان دوری کند و اگر احتراز نکند مسئول است اگر انسان در جایی که مظنه برای هلاکت است خودش را قرار بدهد مسئول است باید برود کنار باید دوری کند چرا انسان باید حیوانی که احتمال ضرر می‌دهد از بین ببرد؟ چون باعث هلاکت او است. شما اگر دارید در بیابان راه می‌روید می‌بینید یک ماری در بیابان می‌رود حق ندارید او را بکشید، بیابان است و حیوان دارد برای خودش می‌رود ولی اگر همین حیوان آمد در منزل و در اتاق می‌گویند واجب است بکشید چون باعث هلاکت می‌شود اگر همین مار آمد در باغ باید بکشید باعث هلاکت می‌شود. این جا واجب است ولی آن جا نهی شده است، چرا؟ چون در آن جا کاری به شما ندارد، کاری به شما ندارد، دارد زندگی خودش را می‌کند از مجرای تکوین و مرامی که برای او ترسیم شده تخطی نکرده، تخطی آن جایی است که از لانه بیرون بیاید وارد شود در شهر و بیاید در خیابان و در خانه، این جا که آمد این جا تخطی کرده و این جا باید او را از بین برد ولی اگر نه در جای خودش است در کوه فرض کنید حق ندارید او را بزنید بکشید حق ندارید، حیوانی است، خدا برای او زندگی قرار داده عمری قرار داده برای او یک مسیری قرار داده مرامی قرار داده، انسان نمی‌تواند آن را از بین ببرد و همین طور این مسئله، مسئله بسیار مهمی است که در مسائل اجتماعی خیلی این قضیه برای انسان پیش می‌آید که همان طوری که عرض کردم انشاءالله در جای

خودش بنده به این مسائل انشاءالله می پردازم بسیار مسائل مسائل دقیقی است که دیدگاه اهل معرفت و توحید را که همان منطبق با دیدگاه شرع و تکلیف هست کاملاً روشن می کند که هر چیزی در جای خودش نیکو است و اگر از جای خودش حرکت کند به جای دیگر و انتقال پیدا کند آن موقع مسئله و تکلیف دیگری پیدا می کند فلذا من به آن شخص گفتم که نه اشتباه است در دیدگاه ولی خدا رائج گل رائج گل است و روایح غیرمناسب آن روائح نامناسب است و ناپسند است و خب ما این را مشاهده می کردیم غیر از آن، مگر بالاتر از دیدن هم دلیل دیگری هم هست مرحوم آقا از بوی گل خوششان می آمد بزرگان، اولیا و از بوی بد بدشان می آمد مثل ما، نه این که

بگذار باشد این حالا باشد!! چون این از ناحیه خدا است!! بگذار باشد، نه اتفاقاً ایشان خیلی هم حسّاس تر بودند و بهترین عطرها را انتخاب می کردند و بهترین

حتّی مرحوم آقای حدّاد هم همین طور ولی مرحوم آقا هم ایشان در این قضیه خیلی بیشتر بودند خیلی در این زمینه در رعایت و حسن سلیقه و در انتخاب بین روائح و اینها ... همیشه عطرها بسیار خوش بو و طبیعی نه از این عطرها مصنوعی اصلاً ایشان استعمال نمی کردند از این عطرها مصنوعی و ... همه عطرهایی که استعمال می کردند مشک بود، عنبر بود، گل یاس بود، رازقی بود، عطر اصلی ایشان عطر گل محمّدی بود که همین عطر کاشان است و هر کسی ایشان را می دید، همه اصلاً تعجّب می کردند وقتی که از یک جا ایشان رد می شدند من می شنیدم که افرادی که پشت سر هستند می گفتند آقا عجب بوی خوبی دارد از یک کوچه ای که رد می شدیم مسیحی هم بودند مسیحی و فلان و همان زمان سابق و اینها اصلاً مشهود بود، حرکتشان لباسشان خوب باید هم این طور باشد باید این طور باشد، یک سوم مصارف رسول خدا مربوط به عطر بود آخر این که پیغمبر ما است واقعاً عجیب است که انسان چطور اصلاً می بینید بعضی ها اصلاً مغزشان را از دست می دهند یک افکار و یک مسائلی را مربوط می کنند، بابا اگر به آن ایراد می گیری این که دیگر پیغمبر ما است اسوه ما است این که باید نسبت به او تأسّی کرد پس بنابراین این که هست که انسان باید اگر می خواهد به آن طرف توجّه کند اگر می خواهد راه خدا را برود، اگر می خواهد از دنیا بگذرد باید از نعمت های الهی صرف نظر کند غلط محض است، محض، محض.

میوه مطلوب و مورد توجه را نباید خورد بعد فرض کنید که میوه کرمو ... نمی دانم این قدر و اندازه از این را باید انسان بخورد که تا اینکه بتواند در این مسیر حرکت کند، خیلی احمقانه است از فرض کنید که از روائح طیب و اینها نباید استفاده بشود باید فرض کنید من این که البته راجع به این قضیه قبلاً صحبت کردم ولی این که می بینید دارم بیشتر توضیح می دهم انشاء الله در جلسه بعد هم توضیح می دهم به خاطر این است که این یک مسئله ای است که به غلط در خیلی از اذهان جا افتاده و واقع شده که طی این مسیر مساوی با این گونه تصرّفات است این غلط است و البته خوب در این زمینه مطالب دیگری هست، روشی که از بزرگان در بعضی از موارد دیگر به عنوان دلیل و شاهد آورده می شود که ممکن است با این قضیه مخالفت داشته باشد و اینها و رفع بین تضاد و اگر تضادی مشاهده می شود اینها انشاء الله اگر خدا توفیق بدهد برای مجلس آینده . انشاء الله .